بسم الله الرحمن الرحیم

# تقریر درس خارج اصول استاد طباطبایی دامت برکاته

# واجب نفسی و غیری:

# جلسه ۸/۸/۴۰۰

مقرر: یزدانی

تعریف واجب نفسی و غیری:

* واجب نفسی که واجب شده است لنفسه.
* واجب غیری آنست که واجب شده لغیره . با توضیحات سابق.

## اشکال سابق:

ایراد شد که همه واجبات باید غیری باشد غیر از معرفة الله . زیرا همه این اعمال مصلحت ملزمه دارد و تحصیل این مصلحت ملزمه واجب و این اعمال به خاطر آن مطلب دیگر که مصلحت ملزمه باشد واجب شده پس می شود واجب غیری.

## جواب دادند:

آن واجب آخر فی حد نفسه مقدور نیست و چون مقدور نیست واجب آخر به حساب نمی آید تا مصداق واجب غیری بحساب آید.

این هم جواب داده شد که تحصیل مصلحت فی حد نفسه واجب نیست ولی بواسطه واجب می شود مانند مسببات تولیدیه ، مسببات تولیدی مقدورند به مقدوریت اسبابشان. پس در نهایت می توان گفت تحصیل مصلحت واجب و نفس آن عمل هم واجب و این یک واجب و تحصیل مصلحت هم واجب آخر.

این جواب کلام مرحوم آخوند رحمة الله علیه بود.

دوباره این طور فرمودند(ظاهرا کلام مرحوم آخوند رحمة الله علیه ): هر یک از واجب نفسی و غیری ،‌ حُسنی دارد لنفسه ، و اثری دارد که یترتب علیه الغیر.

اگر واجبی به خاطر حسن ذاتی که دارد واجب شود می شود واجب نفسی حتی اگر اثر موصل بودن الی الغیر را داشته باشد . و اگر به خاطر موصل بودن الی الغیر واجب شود ،می شود واجب غیری حتی اگر فی حد نفسه حسن نیز داشته باشد.

پس واجب نفسی را اینطور تعریف کنیم که چیزی است که به خاطر حسنش فی حد نفسه واجب شده حتی اگر چیزی باشد که یترتب علیه الغیر، واجب غیری آنیست که لغیره واجب شده است نه به خاطر حسنی که فی حد نفسه دارد.

اینها برای روشن شدن اصطلاحات است و این ها اثر فقهی ندارد و شرح اصطلاحات است. ولی برای تعلیم کفایه لازم است.

## بیان دیگر مرحوم نائینی رحمة الله علیه:

(تبعا لسید الاستاذ این بحث مطرح می شود) ایشان فرموده ، آن ایراد اول که بر اساس واجب غیری کردیم ، که این بیان مستلزم واجب غیری بودن تمام واجبات غیر معرفة الله است، نا تمام است. و آن جواب که داده شد که مصلحت ملزمه غیر مقدور است، و تحصیل مصلحت یک عمل مولّدی نیست که به خاطر آن عمل واجب شود ، این جواب تمام است.

عبارت دیگر:

اشکال اولی را اینطور جواب دادند که هم جواب از اشکال اول است و هم تثبیت می شود مناقشه بر ایراد اول می شود: یا صاحب کفایه، ما قبول داریم که اسباب و مسبباتی در عالم هست و ما مسببات تولیدیه ای داریم . و قبول داریم که مسببات تولیدی قدرتش بر اسبابش است.

مانند ماشه تفنگ که رو به کسی گرفتیم . قدرت در اینجا توانایی کشیدن ماشه است و مسببات تولیدی آن قتلی است که صورت می گیرد.

 اما در باب متعلقات احکام ،در مکتب عدلیه که قائل به مصالح ملزمه هستند، این متعلقات نسبت به مصالح اسباب تولیدی نیستند و این مصالح ، مسببات تولیدی نیستند.

چراکه اسباب تولیدی آنست که بر فعل مباشری فرد مترتب شود مانند قتل. همین که فردی را از بام هل دادی این سبب تولیدی برای قتل است و دیگر وسط کار نمی توان کاری کرد، و کار تمام است .مثل قتل همین که ماشه کشیده شد سبب قتل می شود ، دیگر کاری نمی شود کرد.

ولی اینجا ازاین اقسام نیست. این سبب ها معد هستند و مصالح معدّله هستند .یک سبب داریم و یک معد. اینها مولّد معد له نیستند. اینها زمینه را مساعد می کنند که معد له و اسباب خاصه درست شود.

## دو مثال برای معد:

1. مثلا مولا می گوید آب می خواهم و شما آب آوردی، نمی توانی بگویی که شرب و سیرابی مولا مسبب آوردن آب است. بعد از اینکه آب حاضر شد ، آن شرب و سیرابی مسبب آوردن آب نیست چراکه اراده فاعل مختار مخلل است. وقتی آب را آوردید می توانست بخورد یا نخورد ، وقتی آب را آوردید زمینه مساعد شرب آب شد. وقتی موضوع محقق شد و آب حاضر شد ، شرب ماء علت خودش را دارد که اراده فاعل مختار است. مولا می تواند این آب را سر بکشد یا نکشد، پس نمی توان گفت سیرابی مولا مسبب تولیدی آوردن عبد است.
2. یا مثل مریضی که اضطراب دارد می گویند گل گاو زبان بخور ، برایش می آورند، او هم می خورد ، بعد از خوردن، آرامشش نمی توان گفت مسبب تولیدی از خوردن تنهای دوا است، بلکه باید به نقطه مورد نظر در بدن برسد. و الا اگر مانعی در باطن انسان باشد دیگر فایده ای ندارد و اثر گذار نیست. حتی اگر غالب اوقات برسد. لذا بعضی از داروها هادی هستند، یعنی داروی اولی را راهنمایی می کند. مانند آبی که باید در روی جایی که آتش گرفته شده ریخته شود. پس نهایتا نمی توان گفت خوردن تنهای دارو مسبب تولیدی شفا باشد. چرا که ممکن است دارو به نقطه مورد نظر ممکن است نرسد.

اینطور نیست که هر که دارو استفاده کرد اثر کند و یا سیرابی مولا معلول آوردن آب باشد بلکه باید بخورد. یعنی اگر میان عمل و اثر فعل اختیاری فاصله باشد دیگر آن اثر و فعل سبب تولیدی به حساب نمی آید. فرقی نمی کند که این اثر اراده شخص ثالثی باشد و یا مانعی در مسیر اثر باشد. خواه در مثال ما مانند اراده مولا باشد و یا مانند سیستم بدن انسانی که مستعد اثر دارو نباشد.

هر چند اثری در این موارد ذکر کرده اند و قائل شده اند ولی نمی توان گفت این عمل سبب تولیدی است.

در ما نحن فیه نیز اینگونه است ،‌ نمی توان گفت این متعلقات احکام شرعی اگر چه حامل مصالح هستند و بر اتیان مصالح اما نسبت این متعلقات با این مصالح نمی توان گفت سبب تولیدی مصالح است بلکه اینها معدات هستند و زمینه را تنها مساعد می کنند. یعنی نسبت معد است با معد له .

همانطور که معد له با قدرت بر اعداد معد مقدور نیست ، تحصیل این مصالح هم با متعلقات احکام مقدور نیست. وقتی مقدور نبود متعلق وجوب نیست ، وقتی وجوب نبود دیگر چیزی را زمینه ساز این اشکال نمی بینید که وقتی واجب غیری را تعریف واجب لغیره تمام واجبات غیر معرفة الله بشود واجب غیری . چرا که واجب غیری دو چیز واجب است ، این واجب شده به خاطر آن واجب و اینجا ما دو چیز نداریم بلکه تنها یک واجب و یک معد است.

در محل کلام ما فعلی داریم و مصلحتی ، و باید این واجب مقدور هم باشد وقتی مقدور نبود دیگر واجب نیست . واجب فعل مقدور است . و این فعل معد است برای مصلحت و واجبی نیست برای واجب آخر . یعنی مصلحت واجبی نیست در مقابل واجبی دیگر.

در واقع اشکال اول را جواب دادند و تاییدکردند جواب اول از این اشکال را که مصلحت ملزمه مقدور نیست. مرحوم آخوند رحمة الله علیه فرمودند در ابتدا سبب تولیدی است و مقدور است و مرحوم نایینی رحمة الله علیه فرمودند نخیر سبب تولیدی نیست بلکه معد است و مقدور نیست. و فرمودند مثل معد و معد له و این مثالها را مانند شرب مولا و دارو را فرمودند.

## اشکال دیگر:

به علاوه اشکالی دیگر است: اینکه کلام مرحوم آخوند را گفتیم که هر واجبی دو جهت دارد، یک حسن ذاتی دارد و یکی هم یترتب علیه الاثر و مقدمه برای واجب دیگری می شود. گفتند اگر از جهت حسنش واجب شد می شود نفسی و اگر از جهت ترتب بر غیر بود می شود غیری. معنای حرف شما اینست که در واجبات نفسی هم ملاک واجب نفسی باشد و هم ملاک واجب غیری . و ما نمی توانیم بپذیریم در هر واجب نفسی هم ملاک نفسی باشد و هم ملاک واجب غیری.

اجمالا یک تصویری از واجب نفسی و غیری پیدا کردیم.

مسلم اینکه در کنار واجب غیری باید واجبی کنارش باشد که این به خاطر او واجب شود، ولی در نفسی نیازی نیست که واجبی کنارش باشد.

## مطلب دیگر :

اگر احراز کردیم که واجبی نفسی است یا غیری که هیچ ولی در محل شک چه باید کرد.

مقتضای اصل در جایی که شک کردیم واجبی نفسی است یا غیری چیست؟

در اینجا در دو محل بحث می کنند:

* مقتضای اصل لفظی
* مقتضای اصل عملی

مقتضای اصل لفظی ، واجب نفسی بودن است. مراد اصل لفظی هم اطلاق هیئت است . مثل صلّ و یا حجّ ،‌ اطلاق هیئت اقتضای نفسی بودن است. در ابتدای بحث گفتیم در صیغه افعل ، اطلاق صیغه امر گفتیم:

* اقتضای وجوب نفسی
* عینی
* تعیینی

دارد به حیثی که هر یک از غیریت و تخییرییت و کفاییت دلیل و قرینه می خواهد. که غیری بودن نیاز به دلیل دارد.

مثال اینکه به ما گفتند نماز بخوان و وضو بگیر نمی دانیم که این وضو نفسی یا غیری است، اطلاق صیغه امر اقتضای نفسیت دارد.

هیئت صیغه افعل کفایت می کند برای وجوب نفسی بودن ولی کفایت نمی کند برای غیری بودن و وجوب غیری یعنی ما وجب لواجب آخر . مثل صل و طهر ثوبک اگر غیری باشد احتیاج به مؤونه زائدی دارد و آن واجب دیگر است . مثل اینکه اذا وجب علیه کذا ، طهر ثوبک و یا عند وجوب صلاتک طهر ثوبک . اما واجب نفسی نیازی به این مؤونه ندارد چه واجبی در کنارش باشد یا نباشد.

اطلاق برای رساندن اصل وجوب به ما کافی است. ولی برای اینکه بفهمیم وجوب غیری است احتیاج به مؤونه زائده داریم.

لذا از آنجا که غیریت مؤونه زائده ای دارد و اطلاق نیاز به مؤونه زائده ندارد پس در جایی که صیغه افعل معری از هر قرینه ای بود حمل می شود بر واجب نفسی و نه واجب غیری.

## مقدمه ای برای اصل لفظی:

این مطلب مبتنی است بر اینکه صیغه افعل موضوع باشد برای مفهوم الطلب و نه برای واقع طلب باشد. اگر بگوییم که صیغه افعل موضوع است برای واقع الطلب کما نسب الی الشیخ رحمة الله علیه ، واقع طلب می شود جزیی و دیگر قابل تقیید نیست و اطلاق در او راه پیدا نمی کند. ولی اگر بگویید موضوع برای مفهوم الطلب است کما ذهب الیه صاحب الکفایه رحمة الله علیه ، از ناحیه مفهوم الطلب مشکلی نیست و قابل تضییق هست و می تواند متصف به اطلاق یا تقیید شود.

اما اینکه کدام درست است و هیئت موضوع است برای مفهوم الطلب یا واقع الطلب؟

 به شیخ رحمة الله علیه نسبت داده اند که نُسب الی واقع الطلب. چرا که وقتی کسی چیزی را طلب می کند آن شیء معروض طلب قرار می گیرد و می توان گفت: أنه مطلوب ، و معلوم است که اعراض امور خارجیه هستند. اگر شیئی در خارج معروض یک عرضی بود ، آن عرض باید وجود خارجی داشته باشد متکی بر آن قید، تا شیئ بشود معروض این عرض.

یعنی اگر یک شیئی معروض عرضی بود آن شیئ بوجود الواقعی باید معروض عرض باشد و بوجوده المفهومی کفایت نمی کند معروض عرضی باشد.

بعد از طلب و امر متصف می شود بأنه مطلوب و معروض مطلوب قرار می گیرد از این بدست می آوریم ، پس معنای صیغه افعل واقع طلب است و نه مفهوم الطلب .

وقتی معنای افعل واقع الطلب باشد قابل اطلاق و تقیید نیست ، همانگونه که شیخ رحمة الله علیه بر این مبنا قرار دارد.

بر مسلک آخوند رحمة الله علیه مفهوم طلب معنای صیغه افعل و هیئت است وقابل اطلاق و تقیید خواهد بود.

بنابر این اصل لفظی بنا بر مسلک آخوند ایرادی پیدا نمی کند ولی بنا بر مسلک شیخ رحمة الله علیه از این ناحیه (واقع الطلب است) ایراد پیدا می کند.

و السلام